

فیلم شوآه؛ ترفندی تبلیغاتی^۱

○ مترجم: امید رضایی ارجمند

اشاره

«کلود لانژمن»، فیلم‌ساز یهودی و سازنده فیلم مشهور شوآه، از مهم‌ترین حامیان هولوکاست است. او «شوآه» را به عنوان فیلمی مستند در اثبات هولوکاست ساخته است. نقد این فیلم و نشان دادن دروغ‌بافیهای صورت گرفته در آن در ردّ هولوکاست مؤثر است؛ با این توجه که حامیان هولوکاست برای عمومی کردن اعتقاد به این افسانه و جلب افکار عمومی در حمایت از آن، از هنر سینما استفاده شایان توجهی کرده و می‌کنند. آنچه در پی می‌آید نقد فیلم شوآه است که در سه بخش مجزا از سوی نویسندگان مختلفی نگارش یافته است. در این سه بخش تنها برخی از دروغ‌بافیها و صحنه‌سازیهای صورت گرفته در این فیلم به ظاهر مستند، برملا می‌گردد.

مقدمه

یهودی فرانسوی، «کلود لانژمن»، یکی از سرسخت‌ترین مدافعان داستان هولوکاست است. او احتمالاً بیشترین شهرت خود را مدیون کارگردانی فیلم «شوآه» است؛ فیلمی طولانی به مدت ۹/۵ (نه و نیم) ساعت شامل مصاحبه‌های ضبط شده لانژمن با افرادی که ادعا می‌کنند شاهد انواع بی‌رحمیهای حزب سوسیالیست ملی (نازی) علیه یهودیان بوده‌اند. نه تنها کمیت



فیلم شوآه؛ ترفندی تبلیغاتی
فصلنامه مطالعات ژاپنی





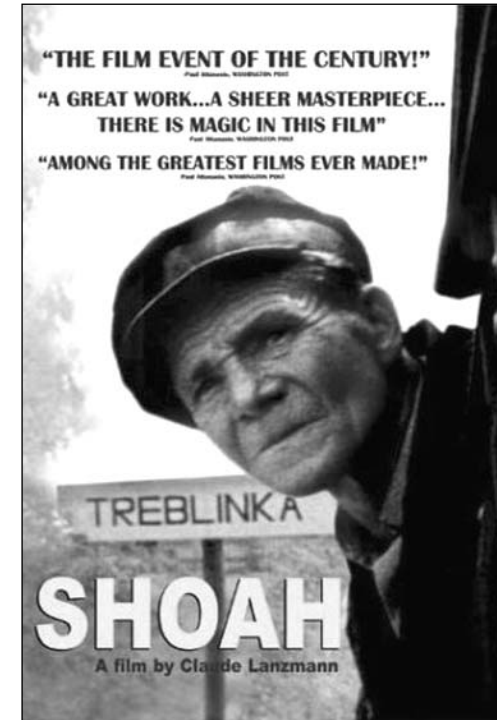
کلود لانزمن کارگردان فیلم
به ظاهر مستند شوآه

تا با استفاده از آن مستندی درباره هولوکاست با هدف متقاعد کردن افراد بدبین (نسبت به این واقعه) بسازد، آن هم در زمانی که نهضت تاریخ حقیقی دل مشغولی گروهی از مردم بود. متعاقباً مبالغ دیگری نیز از طرف دولت فرانسه و منابع خصوصی به وی داده شد. این فیلم در سال ۱۹۸۵، یعنی هشت سال بعد به پایان رسید. در بخش تقدیر و تشکر فیلم، حتی یک کلمه در مورد دریافت کمک مالی از اسرائیل ذکر نشده است. بالاتر از آن، حتی یک کلمه در این مورد گفته نشده است که تمام شهود آلمانی شرکت کننده در این فیلم، ۳۰۰۰ مارک آلمان دریافت کرده بودند، ولی مجبور بودند تعهد دهند که تا سی سال در این مورد حرف نزنند. به این ترتیب شهود آلمانی به خاطر پول شهادت دادند.

فیلم شوآه بسیار طولانی است (نه و نیم ساعت) و این موضوع یکی از دلایل موفقیت فیلم است. یکی از شهود اصلی این فیلم فرانس سوچومل، از نگهبانهای سابق اس اس و متولد ۱۹۰۳ است که در دهه قبل از ساخت فیلم، چند سالی را در زندان گذرانده بود. احتمالاً سوچومل در حدود اوایل دهه ۱۹۸۰ به دلیل بیماری از دنیا رفته است.

قبل از بحث در مورد شهادت سوچومل، توضیح مختصری در مورد اتهامات مطرح شده در مورد تربلینکا و دلایلی ارائه می دهیم که باعث می شوند این داستان غیرمحمتمل به نظر برسد. داستان مورد ادعای حامیان هولوکاست بین تابستان سال ۱۹۴۲ و تابستان سال ۱۹۴۳ اتفاق افتاده است که مدعی اند طی آن هشتصد هزار یهودی لهستانی به اردوگاه تربلینکا فرستاده شدند و بدون هیچ نشانه ای ظرف ۱۳ تا ۱۴ ماه در اتاقهای گاز این اردوگاه ناپدید شدند. ادعا می شود که قسمت اعظم آنها قبل از بهار سال ۱۹۴۳ کشته و از ماه اوت ۱۹۴۲ به بعد در گورهای جمعی دفن شده اند. در بهار سال ۱۹۴۳، جسد‌ها را از خاک بیرون کشیده در آتش سوزاندند، تا هر گونه اثری از این جنایت محو شود؛ هر چند کشتن با استفاده از گاز در مقیاس کوچک تر، همچنان ادامه یافت.

فرض بر این است که تربلینکا صرفاً اردوگاهی برای نابودی یهودیان بوده است و به همین دلیل انتظار نداریم بعد از جنگ کسی در مورد آن شهادت داده باشد. با این حال، این داستان



پوستر تبلیغاتی و تصویر روی جلد فیلم شوآه

مصاحبه های جمع آوری شده توسط لانزمن تأثیر روانی عظیمی بر بسیاری از مخاطبین غیرمنتقد فیلم داشته است، بلکه تکنیکهای تلقینی کارآمد فیلم ساز نیز باعث می شود تماشاگران احساس کنند آنچه را که می بینند دلیل بسیار محکمی بر ادعاهای فیلم است؛ موضوعی که در اصل هرگز واقعیت نداشته است. لانزمن، سرمست از هنر فریبنده متقاعدسازی مخاطبین، در مصاحبه ای با نیویورک تایمز شرح می دهد که چگونه یکی از تماشاگران فیلم دقیقاً در تله ذهنی او افتاده است: «مردی بعد از دیدن فیلم، برای من نامه نوشت و گفت این اولین بار بود که صدای گریه نوزادی را درون اتاق گاز می شنید. دلیل این امر شاید این بود که قوه تخیل او

برای اولین بار به کار افتاده بود.» برای

افشای شیوه های فریبکارانه لانزمن، ما تحلیلی در مورد سه شاهد اصلی ارائه می دهیم که طرف مصاحبه قرار گرفته اند. بعد از بررسی دقیق، مشخص می شود که همگی آنها غیرقابل اعتماد هستند؛ خواه به دلیل ادعاهای باور نکردنی یا به این دلیل که شرایط مصاحبه، اعترافات لانزمن، یا اعترافات بعدی شهود وی نشان می دهد که این مصاحبه ها از قبل هماهنگ شده اند.

بخش اول

مصاحبه با مأمور ادعایی اس اس در اردوگاه تربلینکا، فرانس سوچومل

نوشته: ژان فرانسوا بولیو

مأمور سابق اس اس، «فرانس سوچومل»، شاهد مهمی است که گفته می شود مؤید واقعیت کشتار جمعی با استفاده از گاز سمی در اردوگاه تربلینکا است. کلود لانزمن، فیلم ساز یهودی فرانسوی، موفق به دریافت کمک مالی ۸۵۰ هزار دلاری از دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۷ شد

می‌گوید که در اواخر عمر این اردوگاه (ماه اوت سال ۱۹۴۳) شورشی در آن به وقوع پیوست؛ یعنی در زمانی که اکثر جسدها قبلاً نابود شده بودند، و طی آن شورش پنجاه زندانی دائمی این اردوگاه موفق به فرار شدند و بعدها در مورد جنایتی شهادت دادند که آلمانیها سعی در اختفای آن دارند.

شاید بسیاری از محققان، تناقضات موجود در شهادت شهود را به فراموشی ناشی از گذشت سالیان متمادی مرتبط بدانند، ولی مطلب موجود تنها نسخه شسته و رفته‌ای از واقعیت است. مارک وبر و اندرو آلن، آرنولف نومایر، و به خصوص، کارلو ماتوینو و یورگن گراف، مروری بسیار دقیق‌تر و متوازن‌تر از شهادتهای اولیه ارائه داده‌اند که نشان می‌دهد متناقض‌تر، ناسازگارتر و ناممکن‌تر از مطالب موجود در چهارچوب اصلی مکتوبات تاریخی هستند.

مضحک بودن این ادعا که از گازهای لوله‌های آگزوز موتورهای دیزلی به عنوان گاز سمی برای کشتار در تربلینکا استفاده شده است از نظر فنی توسط فریدریش پل برگ و والتر لوفتل رد شده است.

مطالعه مذکور توسط آرنولف نومایر همچنین مشکلات و نادرست بودن موضوع سوزاندن اجساد در فضای باز و اندازه ادعایی گورهای جمعی را بر مبنای داستان سراییهای بازماندگان به دقت شرح داده است. در اینجا من تنها در مورد عجیب‌ترین جنبه داستان درباره هربرت فلاس توضیح می‌دهم؛ متخصصی که از آلمان آمد تا مشاور فرمانده اردوگاه، اشتانگل، در زمینه بهترین راه سوزاندن اجساد با حداکثر صرفه جویی باشد. بر اساس شهادت شهود، نکته اصلی سوزاندن موفقیت‌آمیز اجساد بدون استفاده از سوخت یا دست کم با استفاده از کمترین سوخت، استفاده از اجساد زنها، که به گفته آنها خود به خود می‌سوزند، برای مشتعل کردن اجساد کودکان، افراد مسن و مردها بود که روی اجساد زنها تلنبار می‌شدند. مهندس خیره، آ. نومایر، با توضیحات کامل ثابت می‌کند که سناریوهای سوزاندن جمعی اجساد به گونه‌ای که توسط شهود بیان شده است از نظر فنی کاملاً غیرممکن است. این داستان مشکوک احتمالاً به این دلیل ساخته شده است که پاسخی به تردیدهای موجود در این زمینه باشد. زیرا هیچ سابقه‌ای دال بر انتقال مقادیر فراوان سوخت به تربلینکا بین سالهای ۱۹۴۳ - ۱۹۴۲ وجود ندارد.

تردیدی نیست که داستانهای فراوانی در مورد اعمال قساوت‌آمیز انجام شده در تربلینکا در زمان مذکور، و نیز مقاومت لهستانیها و یهودیها در میان مردم نقل می‌شد. مؤلف دیگری به نام یوری سول، به ما می‌گوید که تقریباً در هر بخش یهودی نشین و هر اردوگاه، هسته‌های مقاومت یهود وجود داشت و هزاران جنگجوی یهودی در جنگلهای لهستان به منظور حمله به آلمانیها مخفی شده بودند و به کاروانهای مهمات، سربازان آلمانی و غیره حمله می‌کردند.

امروزه، برخی سازمانهای یهود، لهستانیها را متهم به حمله نکردن به تربلینکا طی مدت جنگ می‌کنند در حالی که ظاهراً حتی پارتیزانهای یهودی نیز لزومی در حمله به پادگان ضعیف تربلینکا یا انفجار خط آهنی ندیده‌اند که به آنجا ختم می‌شد.

نه هسته‌های مقاومت لهستانی و نه هسته‌های مقاومت یهودی هیچ تلاشی برای عکس برداری از تعداد عظیم جسدهایی به عمل نیاوردند که از اتاقهای گاز بیرون کشیده می‌شدند یا در فضای باز طی آن ماهها سوزانده شدند. ادعا می‌شود که حصار داخلی توسط شاخه‌های درختان پوشانده شده بود تا فعالیتها مخفی بماند، ولی بخشی از محیط اطراف تربلینکا پوشیده از درخت بود. بنابراین، کافی بود همراه با یک عدسی قوی به بالای یکی از آن درختها بروند. نهضت مقاومت می‌دانست که یک عکس از گورهای جمعی یا تل جسدهای سوخته، همراه با شاخصهای قابل تشخیصی مانند حصارهای سیمی، ساختمانها، و نگهبانهای اس اس ارزشی بی‌نهایت زیاد برای اثبات اتهامات آنها داشت. آنها یک سال برای انجام این کار وقت داشتند ولی کاری انجام ندادند. حتی آلبوم عکس فرمانده سابق اردوگاه، کورت فرانس، هم کمکی به این موضوع نمی‌کند.

ادعا می‌شود که کمونیستها، توده‌هایی به ارتفاع هفت متر از خاکستر و استخوان انسان کشف کردند که هنگام رسیدن آنها به اردوگاه، منطقه وسیعی را پوشانده بود، ولی ظاهراً آنها نیازی به دعوت از نمایندگان بی‌طرف صلیب سرخ برای تأیید این اتهام احساس نکردند؛ یعنی کاری که آلمانیها در کاتین انجام دادند. اگرچه مقداری از بقایای انسانی پیدا شده را عکس برداری کرده‌اند، ولی با توجه به اینکه صدها یا حتی هزاران یهودی قطعاً هنگام انتقال نابوده شده‌اند، این موضوع جای تعجب ندارد.

اجازه دهید به موضوع شوآه بازگردم. در بخش مورد بحث، ما این مرد را، خواه سوچومل باشد یا نباشد، می‌بینیم که در آپارتمان خود مورد مصاحبه قرار گرفته است. نقشه‌ای از تربلینکا چند متر دورتر از او نشان داده می‌شود و وی اغلب هنگام صحبت کردن از یک چوب دستی برای اشاره کردن به محل‌های مختلف استفاده می‌کند. در این مصاحبه، سوچومل انسانی خوب و واقعی، به نظر می‌رسد که بدون خواست خود پا به شریطی کابوس گونه گذاشته است.

لانزمن در مصاحبه با نیویورک تایمز، در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۸۵، صفحه H-17، توضیح می‌دهد که چگونه موفق به فیلمبرداری از سوچومل شد: دستیار زن او کیفی همراه خود داشت که یک دوربین در آن مخفی شده بود. دوربین از طریق سوراخ کوچکی تصاویر را ضبط می‌کرد. گاهی اوقات، یک وانت کوچک به جلو ساختمان آورده می‌شد که در آن تکنسینها مشغول تماشای تصاویر بر روی نمایشگر خود بودند و آن تصاویر طبیعتاً در زمان واقعی انتقال مجدد

می‌یافتند.

اگر خود را به جای دستیار قرار دهیم، شکی نیست که باید بسیار دقت کنیم چون چنین مصاحبه‌ای فرصتی بی‌نظیر است. کسی که در حال ضبط آن تصاویر است قطعاً باید به خاطر داشته باشد که هر حرکتی مهم است و فرد مصاحبه شونده باید متوجه هیچ چیز نشود. زیرا فرصت دومی وجود ندارد. همچنین می‌توان انتظار داشت که تصاویر ضبط شده توسط دوربینی جاسازی شده، گاهی اوقات مبهم و تار باشد و ممکن است همیشه آنچه را که مهم است نشان ندهد چون تقریباً هدف‌گیری دقیق با چنین دوربینی غیرممکن است. با این حال، اگر کیف دستی همراه با دوربین روی میز قرار داده شود، تصویر حاصل از آن الزاماً فاقد انعطاف‌پذیری و همیشه از یک زاویه است.

در واقع کیفیت این بخش از فیلم بسیار بد است هر چند که علی‌رغم زاویه تار فیلم می‌توان چهره یک انسان را تشخیص داد. در مقابل، تصویر شالینگ هنگامی که در شرایط مشابه در قسمتهای بعدی فیلم مورد مصاحبه قرار می‌گیرد، بسیار واضح است (شالینگ یکی دیگر از اعضای حزب سوسیالیست ملی (نازی) است که توسط لانزمن مورد مصاحبه قرار گرفته است هر چند به نظر نمی‌رسد نقشی در وقایع ترلینکا داشته باشد).

در ابتدای مصاحبه، سوچومل درخواست می‌کند که نامش فاش نشود، بنابراین فرض برای این است که او از وجود دوربین اطلاع ندارد. با این حال، کلماتی که بین آنها رد و بدل می‌شود عجیب است:

«لانزمن (مصاحبه‌کننده): آماده‌ای؟»

«سوچومل: بله. می‌توانیم شروع کنیم.»

اگر لانزمن قصد القای این موضوع را داشته است که مصاحبه‌اش با سوچومل ضبط نمی‌شود، چرا چنین پرسش عجیبی در ابتدای مصاحبه مطرح می‌شود؟ آماده برای چه کاری؟ گفتگوهای اتفاقی دارای آغاز رسمی نیستند. از آنجایی که باید فرض کنیم که اکثر خوانندگان این فیلم را ندیده‌اند، توضیح بیشتری در مورد جریان این مصاحبه ارائه خواهیم کرد. برای کسانی که قصد تحقیق در این مورد را دارند، از آنجایی که عبارات قدرت کمتری نسبت به تصاویر واقعی دارند می‌گوییم: مصاحبه سوچومل بخشی از نوار دوم مجموعه شوآه است.

در بخش مهمی از این مصاحبه، دوربین در سطح شانه لانزمن است. ما زمانی متوجه این موضوع می‌شویم که لانزمن دست خود را در حالی که سیگاری را نگه داشته است در فاصله نزدیکی از عدسی دوربین بلند می‌کند. با این حال، در کل مدت مصاحبه، تصویر، حتی لرزش خفیف هم ندارد. در حالی که گفته شده است فردی، کیف دستی را نگه داشته است. واضح

است که کیف دستی هر چند وقت یک بار به اطراف حرکت می‌کند چون این مصاحبه شامل زوایای مختلف دوربین است. در یک نقطه، ما تصویر نزدیک‌تری داریم، در حالی که آن مرد (سوچومل؟) مستقیماً به داخل دوربین نگاه می‌کند و برای مدتی طولانی در حین صحبت کردن، چشم از دوربین بر نمی‌دارد. سؤال این است: چرا او این مدت به کیف دستی کاملاً بی‌اهمیتی خیره شده است؟

در چند مورد، مردی که در فیلم است، چوب دستی خود را برمی‌دارد تا نقطه‌ای را بر روی نقشه توضیح دهد. در این لحظه، ما نمای بسیار نزدیکی از نقشه را می‌بینیم، یعنی از فاصله ۳۰ - ۴۰ سانتیمتری، و زمانی که دوربین به صورت مرد بازمی‌گردد، متوجه می‌شویم که این بخش از فیلم بعداً بزرگنمایی نشده است. ولی قبل از آن، هنگامی که نوک چوب دستی به طرف بالا و پایین یا مورب حرکت می‌کند تا برخی عناصر روی نقشه را نشان دهد، دوربین این حرکات را از فاصله‌ای بسیار نزدیک تعقیب می‌کند تا از چوب دستی عقب نماند. دوربین در همه جهات حرکت می‌کند، عمودی، افقی و مورب. این موضوع تقریباً ۱۲ دقیقه بعد از شروع مصاحبه اتفاق می‌افتد و تقریباً ۱۲ یا ۱۳ ثانیه طول می‌کشد. تعقیب حرکات چوب دستی از چنین فاصله‌ای برای ثبت جزئیات کم‌اهمیت به وضوح برای کسی بی‌فایده، لودهنده و خطرناک است که سعی می‌کند دوربینی را در داخل کیف دستی پنهان کند. ولی چنین صحنه‌ای چندین بار طی مصاحبه تکرار می‌شود و هر بار که او از چوب دستی خود استفاده می‌کند، دوربین به نقشه بسیار نزدیک می‌شود و تک تک حرکات چوب دستی را حتی در جهت مورب، تعقیب می‌کند.

سپس هنگامی که آن مرد دوباره روی صندلی می‌نشیند، دوربین به چهره او باز می‌گردد. ولی مدت یک یا دو ثانیه طول می‌کشد تا دوربین سر آن مرد را نشان دهد، چون دوربین در ارتفاع بالا و متمایل به سمت چپ قرار دارد، آن هم از فاصله‌ای چند متری. ولی دوربین در بقیه مدت مصاحبه به سرعت می‌چرخد تا قسمت اعظم چهره او را نشان دهد، و این اتفاق چند بار تکرار می‌شود. به نظرم بعضی مردم سه چشم دارند.

اولین باری که من مصاحبه سوچومل را دیدم از این موضوع تعجب کردم و به همین دلیل، همان صحنه‌ها را شاید چندین بار بازسازی کردم و هر بار یک کیف دستی در نزدیکی من قرار داشت. هر بار سعی کردم تصور کنم چگونه باید کیف دستی را جا به جا کنم بدون اینکه باعث سوءظن سوچومل شوم و چگونه مردی که در مقابل من است می‌تواند آن قدر کور باشد که متوجه واقعه بسیار عجیب در حال رخ دادن، نشود. بعد از ۲۰ یا ۲۵ بار آزمایش، دست از این کار کشیدم.

به نظر می‌رسد کلود لانزمن صادق نیست. او یا در مورد ادعای خود که این مصاحبه توسط

دوربینی که در کیف دستی دستیارش بدون اطلاع فرد مصاحبه شونده جاسازی شده است ، یا در این مورد که فرد مصاحبه شونده سوچومل است و یا در هر دو مورد فاقد صداقت است .

نکات خاص

شهادتها و اعترافهای سوچومل حاوی دو ادعای خاص است که کل شهادت او را بسیار مشکوک به نظر می‌رساند:

۱. در یک صحنه او - برخلاف سایر شهود - اظهار می‌دارد که آلمانیها مجبور بودند خود به تنهایی اجساد موجود در تربلینکا را از آنجا منتقل کنند:

هیچ کس مایل به پاکسازی آنها (تل اجساد در حال فساد) نبود. یهودیها ترجیح می‌دادند کشته شوند تا در آنجا کار کنند. ... بنابراین ، خود ویرث همراه با تعدادی از آلمانیها به آنجا رفت و از آنها خواست کمر بندهای بلندی را آماده کنند و دور بدن اجساد ببندند تا آنها را بکشند. ... آنها خود، محل را پاکسازی می‌کردند.

لانزمن : کدامیک از آلمانیها این کار را می‌کردند؟

سوچومل : بعضی از نگاهبانیهایی که در آنجا مأموریت داشتند.

لانزمن : خود آلمانیها؟

سوچومل : مجبور بودند.

لانزمن : آنها فرمانده بودند.

سوچومل : ولی خودشان هم فرمانده داشتند.

لانزمن : فکر می‌کنم یهودیها هم این کار را می‌کردند.

سوچومل : در آن صورت ، آلمانیها دستور داشتند به آنها کمک کنند.

۲. و البته ، در گزارش سوچومل هم ، قربانیهایی که به طرف گودالهای حاوی دود و آتش همراه با تعفن اجساد هدایت می‌شدند (یعنی جایی که تیراندازی بدون وقفه ادامه داشت) متوجه چیزی نمی‌شدند مگر زمانی که در کنار لبه گودالهای پر از آتش می‌ایستادند؛ و در داستان سوچومل نیز اجساد تقریباً بدون هیچ سوختی مشتعل می‌شدند.

سوچومل :... آنها تا زمانی که به لبه گودال نمی‌رسیدند چیزی نمی‌دیدند. آن موقع بود که اجساد مردگان را داخل گودال می‌دیدند. آنها مجبور بودند لخت شوند، روی تلی از شن بنشینند، و سپس با شلیک به گردن کشته می‌شدند. آنها به درون گودال می‌افتادند. آتش داخل گودال همیشه روشن بود. جسد انسانها در کنار زباله ، کاغذ و بنزین خیلی خوب می‌سوزد.

بخش دوم رودولف وربا دروغ می‌گوید

نوشته : ارنست برون

پروفسور «گئورگ کلاین» از استکهلم ، در کتاب خود به نام پیتا^۲ گفتگویی را نقل می‌کند که به سال ۱۹۸۷ در ونکوور کانادا با «رودولف وربا» داشته است . پروفسور وربا تنها فرد از بین صدها فراری اردوگاه آشویتس است که گزارش معروفی در سال ۱۹۴۴ و بعدها کتابی در مورد این اردوگاه نوشت . در ملاقات کلاین با وربا در سال ۱۹۸۷ در مورد فیلم شوآه نیز سخن به میان آمد؛ فیلمی که چند سال قبل از آن توسط کلود لانزمن ساخته شده بود. وربا یکی از بازماندگانی است که لانزمن در فیلم خود با او مصاحبه کرده بود. طی اولین محاکمه زاندل در شهر تورنتو در ۱۹۸۵ ، وربا اعتراف کرد که هنگام نوشتن کتاب از «مجوز شعر خود» استفاده کرده است . با این حال ، وربا در این کتاب ادعا می‌کند که گزارش وی در مورد اردوگاه مزبور و ارقام مذکور در مورد تعداد یهودیانی که با استفاده از گاز سمی کشته شده‌اند ، حقیقت داشته ، گزارشی بسیار دقیق است .

گزارش منتشر شده‌ای که او پس از گریختن از آشویتس در شهر باری و در ۲۰ آوریل ۱۹۴۵ نوشته است «شهادت یک شاهد در مورد دو فراری از اردوگاههای کشتار جمعی آشویتس بیرکناو واقع در اسویه سیم ، لهستان» نام دارد. گفته می‌شود که متن منتشر شده در واقع ترجمه آلمانی متن اصلی از زبان مجاری است. در انتهای گزارش وربا و دوستانش جدولی با این عنوان وجود دارد: «تخمینی محافظه‌کارانه (توسط دو پناهنده) از تعداد یهودیان کشته شده در اردوگاه بیرکناو بین آوریل ۴۲ و آوریل ۴۳ - بر اساس ملیت آنها.»



رادولف وربا پیش از جنگ جهانی دوم

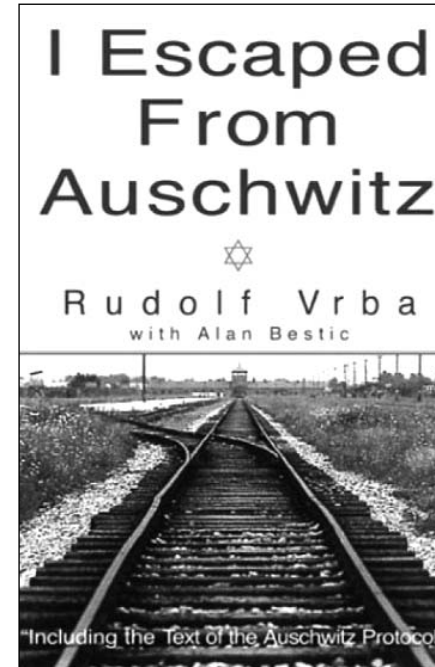
رقم ظاهراً محافظه‌کارانه تمام یهودیان کشته شده در این جدول «تقریباً ۱۰۰۰/۷۶۵» نفر ذکر شده است. باید در نظر داشت که این رقم صدها هزار یهودی رانده شده بعد از آوریل ۱۹۴۴ از مجارستان را شامل نمی‌شود. هیچ محقق ، شواهدی نیافته است که نشان دهد تعداد قربانیان بیش از یک میلیون نفر بوده‌اند (این رقم شامل قربانیان غیریهودی و گروهی از یهودیان مجارستانی نیز می‌شود). تعداد یهودیان فرانسوی کشته شده در آشویتس به نقل از وربا ۱۵۰

اصلی)، اردوگاه آشویتس محصولات دیگری نیز داشت. وربا می گوید که شرکت‌های کروپ و زیمنس، کارخانه‌هایی در آنجا داشتند (وی اشاره ای به آی جی فاربن نکرده است). زندانیهای آریایی نفوذ خاصی داشتند و شرایط آنها به تدریج بهبود می یافت. ولی هر چه میزان مرگ و میر کمتر می شد، زندانیان بیشتری به اتاق گاز فرستاده می شدند تا تعداد نیروی انسانی ثابت بماند. در جای دیگر فیلم، وربا به خانواده‌های یهودی شهر ترسینشتات^۳ اشاره می کند که اجازه داشتند موی سر و اموال خود را حفظ کنند. آنها با حروف اختصاری SB (در زبان آلمانی به معنای پذیرایی ویژه) شناخته می شدند و شش ماه قرنطینه نیز در انتظارشان بود. او می دانست که «پذیرایی ویژه» به معنای فرستاده شدن به اتاق گاز بود ولی پس از شش ماه؟ دلیل آن را ظاهراً این مرد همه چیزدان نمی داند. هنگامی که شش ماه به پایان رسید، شایع شد که یهودیان ترسینشتات به اردوگاه هیدبرگ^۴ فرستاده می شوند. البته وربا عاقل تر از آن بود که این موضوع را بپذیرد و سعی کرد فردی به نام فردی هیرش^۵ را برای به عهده گرفتن رهبری شورش متقاعد کند. هیرش احساس می کرد که مسئول رفاه کودکان است و بنابراین از توسل به خشونت امتناع می کرد. در عوض او دست به خودکشی زد. کامیونهای حامل یهودیان SB راه هیدبرک را در

پیش نگرفتند، بنابراین، وربا نتیجه می گیرد که کل آن گروه روانه اتاقهای گاز شده اند. از آنجایی که کسی قصد شورش نداشت، وربا تصمیم به فرار گرفت و این کار را در ۷ آوریل ۱۹۴۴ انجام داد. او این موضوع را در فیلم شوآه به ما می گوید. طبیعی است که وقتی وربا با یکی دیگر از بازماندگان هولوکاست ملاقات می کند، تجربیات اردوگاهی وی موضوع بحث قرار می گیرد. کلاین از وربا پرسید آیا همکارانش می دانستند که طی جنگ چه بلایی بر سر او آمده است؟ در ابتدا، وربا به این پرسش پاسخ نداد. با این حال، بالیخندی تمسخرآمیز به این نکته اشاره کرد که یکی از همکارانش هنگامی که او را به صورتی غیرمنتظره در فیلم لائزمن دید، منقلب شده است. همکار او پرسیده بود آیا همه چیزهایی که در این فیلم اظهار داشته ای واقعاً حقیقت دارد،



تصویر روی جلد کتاب دیگری که از خاطرات رادولف وربا منتشر شده است.



تصویر روی جلد کتابی که از خاطرات رادولف وربا منتشر شده است.

هزار نفر ذکر شده است در حالی که رقم واقعی، بر اساس فهرست مشروح نام یهودیانی که تا ماه اوت سال ۱۹۴۴ از فرانسه به تمام اردوگاهها فرستاده شدند (شامل بازماندگان)، از ۷۵ هزار نفر تجاوز نمی کند. در جریان مصاحبه این فیلم، وربا می گوید که بین ماه اوت سال ۱۹۴۲ و ماه آوریل سال ۱۹۴۴، او شاهد ورود ۲۰۰ قطار به اردوگاه بوده است - که به معنی ورود دویست هزار زندانی است - و اینکه او همچنین می دانست که ظرف دو ساعت، ۹۰ درصد آن افراد راهی اتاقهای گاز می شدند. او مدعی است جزو گروه تخلیه اجساد مردگان از واگنهای راه آهن در ایستگاه اصلی آشویتس بوده است تا توسط کامیونها به کوره های آدم سوزی در فاصله دو کیلومتری (در بیرکناو) انتقال یابند. او می افزاید که تمامی گروه اول از ۱/۷۶۵/۰۰۰ یهودی کشته شده، در این

سکوی قدیمی پیاده شدند که تا محل سوزاندن اجساد دو کیلومتر فاصله داشت. او بعدها اظهار کرد که سکوی جدیدی برای ورود یک میلیون یهودی مجارستانی ساخته شد که قرار بود به سرعت نابود شوند. هر کس که سعی می کرد تازه واردها را در جریان اتاق گاز قرار دهد به قتل می رسید. علاوه بر اتاق گاز (محصول



رادولف وربا در سال ۲۰۰۰



تصویرهایی از فیلم شوآه که در آن چهره آبراهام بومبا (آرایشگر ادعایی تربلینکا) به صورت ناواضح نشان داده می شود.

مصاحبه مورد علاقه من در این فیلم، با شخصی به نام آبراهام بومبا، آرایشگر تربلینکاست. من تنها علاقه مند به بومبا نیستم. منتقدین بسیاری در مورد بازی او نظر داده اند. مثلاً جورج ویل از تلویزیون ای بی سی، در مقاله ای در واشنگتن پست، می گوید داستان بومبا «خیره کننده ترین بخش در این فیلم تکان دهنده» است. داستانهایی که برخی از شهود اتاقهای گاز تعریف می کنند چنان فاقد اعتبار است که می توان بدون تردید آنها را رد کرد. سایرین داستانهایی را تکرار می کنند که نمی توان دروغ بودن آنها را به سادگی ثابت کرد ولی نشان دهنده بی شرمی ناقلین آنهاست. بومبا از شخصیتهای مهم سناریوی شهود عینی هولوکاست است چون او هر دو این خصوصیات را در خود دارد. بی اعتباری او از همان زمان ضبط این صحنه آغاز

می شود. به نظر می رسد بومبا در آرایشگاه خود مشغول اصلاح سر مشتری است و سعی می کند حرکاتی را تقلید کند که چهل سال قبل از آن هنگام اصلاح سر مردمی انجام می داده است که حسب ادعای وی، قرار بوده است در اتاقهای گاز جان خود را از دست بدهند. با این حال، به قول فوریسون، این صحنه کاملاً ساختگی است. طی مصاحبه ای که در اسرائیل با او انجام شده است، بومبا بازنشسته بوده، آرایشگاه خود در نیویورک را تعطیل کرده بود. لانزمن یک مغازه در اسرائیل اجاره کرده بود تا بومبا تظاهر کند که متعلق به خود اوست.

در این داستان گفته شده است که او به مدت چهار هفته، زمانی که آلمانیها اعلام کرده بودند به تعدادی آرایشگر نیاز دارند، در تربلینکا مشغول کار بوده است. البته بومبا داوطلبانه به آنجا رفته و سپس به نیروهای اس اس کمک کرده است تا شانزده آرایشگر یهودی دیگر را در میان آرایشگران شناسایی کنند. همگی آنها به قسمت دوم اردوگاه، محل ادعایی اتاقهای گاز برده شدند. آنها به داخل اتاقهای گازی هدایت شدند که در آن کاپو (که تقریباً به طور قطع یهودی بوده است) به آنها گفته است که ۱۷ آرایشگر قرار است موی سر زنانی را کوتاه کنند که سرنوشت آنها مرگ با گاز سمی خواهد بود. در اینجا لانزمن از بومبا در مورد اتاق گاز سمی آلمانیها سؤال می کند:

لانزمن: «اتاق گاز چه شکلی بود؟»

بومبا: «زیاد بزرگ نبود؛ تقریباً ۱۲ فوت در ۱۲ فوت.»

که و ربا در پاسخ می گوید: «نمی دانم. من تنها یک بازیگر بودم و متنی را که به من داده شده بود بازگو می کردم.» همکار او سپس می گوید: «خیلی عجیب است! من نمی دانستم که تو هنرپیشه هم هستی. با توجه به این موضوع، چرا گفته شده است که این فیلم بدون استفاده از هنرپیشه ها ساخته شده است؟»

با شنیدن این جمله افشاگرانه، کلاین دیگر چیزی نگفت و حاضر به پرسیدن سؤال جدیدی نشد. او در کتاب خود می نویسد که هرگز لبخند تمسخرآمیز و ربا را فراموش نخواهد کرد. هر خواننده آگاهی قطعاً می داند که اظهارات و ربا در فیلم شوآه فاصله زیادی با حقایق اثبات شده دارد. به زبان ساده، و ربا تنها یک دروغگوی بی احتیاط است. ولی آیا ممکن است که او با گفتن «من تنها یک بازیگر بودم و متنی را که به من داده شده بود بازگو می کردم»، برای یک بار هم که شده حقیقت را گفته باشد؟ این موضوع می تواند دلیل لبخند تمسخرآمیزی باشد که چنین تأثیری بر همکار ساده لوح او داشته است.

بخش سوم

آبراهام بومبا، آرایشگر تربلینکا

نوشته: بردلی آر. اسمیت

من تمام نه و نیم ساعت فیلم مستند «شوآه» را دیده ام که گفته می شود «تاریخ شفاهی هولوکاست» است. این فیلم توسط کلود لانزمن فرانسوی تهیه، کارگردانی، نقل و تبلیغ شده است. مطالب روزنامه ها نشان می دهند که کلود لانزمن از یهودیهای پذیرفته شده در فرانسه است که به زبان عبری یا زبان یهودیان آلمان نیز مسلط نیست. او متولد ۱۹۲۵ پاریس، در حال حاضر ۷۸ سال سن دارد. او سالها همراه با ژان پل سارتر به عنوان روزنامه نگار در روزنامه معتبر عصر جدید تا سال ۱۹۷۰ کار کرد و در آن زمان به فیلم سازی روی آورد. شهرتی که او در این زمینه، به خصوص با ساختن فیلم شوآه، کسب کرد، لقب استاد فیلمهای مستند را برای وی به ارمغان آورد.

بنابراین، کلود لانزمن به مدت ۲۵ سال در بحبوحه تحولات روشنفکری فرانسه متعاقب جنگ جهانی دوم کار کرد. او به عنوان روزنامه نگار، در آن ۲۵ سال چگونگی انجام مصاحبه های حرفه ای را فراگرفت. او در اثر مجالست با سارتر، دبوا، کاموس و دیگر منتقدان دولت فرانسه، یاد گرفت چگونه رشته ای از افکار را دنبال کند. بنابراین، حیرت انگیز است که وی انحطاط فکری خود را در هر صحنه این فیلم سرهم بندی شده نشان می دهد؛ فیلمی که ادعا می کند تکمیل آن ده سال طول کشیده است.

درد برداشتن اجساد می خورد. کف اتاق کج و متمایل به بیرون بود که این موضوع برداشتن جسد‌ها را آسان می کرد.

به نظر می رسد آقای بومبا هنگام مصاحبه برای فیلم شوآه، فراموش کرده است که کف اتاق گاز تا چه اندازه لغزنده بوده است. به نظر می رسد او فراموش کرده است کف اتاق چه شیب تندی به طرف دریچه‌های خروجی داشته است. در حقیقت، آقای بومبا فراموش کرده است به دریچه‌ها یا درهای تاشو بزرگ اشاره کند. اگر لانزمن به مدارک کتبی، حتی به صورت سرسری، توجه کرده بود می دانست که بومبا برخی جزئیات را در داستان خود نگنجانده است. به گفته لانزمن، او به مدت ده سال روی فیلم شوآه کار کرده است و بنابراین، حدس من این است که او از سه شرح موجود درباره اتاق گاز ترلینکا اطلاع داشته است.

به هر تقدیر، بعد از ارضای حس کنجکاوی لانزمن درباره شکل اتاق گاز (نه بزرگی آن)، وی می خواهد بداند که بعداً چه اتفاقی افتاده است.

لانزمن: «می توانی به دقت شرح دهی؟»

بومبا: «به دقت شرح دهم... ما در آنجا منتظر بودیم... داخل اتاق گاز... تا زمانی که زنها و کودکان به داخل آن مکان رانده شدند... آنها لخت و بدون لباس بودند؛ کاملاً لخت، چون آنها از بخش مخصوص لخت شدن آمده بودند... جایی که آنها لباسهای خود را از تن خارج می کردند.»

لانزمن: «اولین باری که آن همه زن برهنه را دیدی چه احساسی داشتی؟» (می توان نام این بخش را بخش مستهجن هولوکاست گذاشت).

بومبا: «احساس کردم باید کاری را که آنها (آلمانیها) از من خواسته بودند انجام دهم؛ یعنی موی آنها را اصلاح کنم.»

در اینجا شما خلاصه عکس العمل تمام شهود و وحشیگریهای اتاقهای گاز را می شنوید. آنها هر کاری را که آلمانیها خواسته بودند، انجام می دادند. هنگامی که از آنها خواسته می شد به آماده سازی خویشاوندانشان (و همان گونه که بعداً خواهیم دید حتی خانواده) برای نابود شدن، نسل کشی یا هرچه که آن را بنامیم، کمک کنند، این افراد می گویند که بلافاصله این کار را کردند. من حرف آنها را باور نمی کنم ولی این شخصیتی است که آنها در مقابل دنیا به نمایش گذاشته اند. در محله ای که من بزرگ شدم، مردم به روی افرادی که رفتاری مشابه رفتار ادعایی بومبا داشته باشند، تف می اندازند. ولی در دنیای وارونه بازماندگان هولوکاست، آبراهام بومبا به صورت یک قهرمان به تصویر کشیده می شود. این موضوع باید نظر روان شناسانه عجیبی در مورد رفتار مردانه باشد. آیا به این ترتیب، بومبا شریک نسل کشی ادعایی مردم خود نبوده است؟

و این، کل تحقیق کلود لانزمن در مورد ظاهر اتاق گاز ترلینکاست. اگر من جای لانزمن بودم چند سؤال دیگر هم می کردم، به خصوص اگر احساس خاصی در مورد داستانهای مربوط به نابودی میلیونها نفر از هم کیشان خود داشتم. احتمالاً از بومبا در مورد موادی می پرسیدم که دیوارهای اتاق گاز از آن ساخته شده بودند. سیستم تهویه چگونه بود؟ گاز از کجا و چگونه وارد اتاق می شد؟ احتمالاً بومبا به خاطر می آورد که اتاق دارای نور بود یا نه. اگر بود، نور از کجا می آمد؟ جنس درها از چه بود؟ چگونه آنجا را مهر و موم می کردند که گاز خارج نشود؟ از آنجایی که مورخین به این موضوعات توجهی نشان نداده اند، لانزمن می توانست کار آنها را انجام دهد و به کشف یکی از اسرار مهم قرن بیستم کمک کند؛ یعنی وضعیت اتاقهای گاز نازیها. برای درک اینکه آیا بومبا در مورد ادعای دیدن یک اتاق گاز در ترلینکا صادق است، به توصیف اتاق گاز توسط راشل اوئرباخ در کتاب اردوگاه مرگ ترلینکا توجه کنید. کتاب اوئرباخ کامل ترین شرحی است که در مورد این اردوگاه وجود دارد. از آنجایی که او عضو دائم موزه یادبود هولوکاست یاد و اشم در بیت المقدس بود (او در سال ۱۹۷۶ درگذشت)، نباید شرح او در مورد ترلینکا بی اهمیت تلقی شود:

کف اتاق گاز شیب دار و لغزنده بود. نفرات اولی که وارد اتاق می شدند، لیز خورده و دیگر بلند نمی شدند. سایرین بر روی آنها می افتادند... تقریباً ۴۵ - ۲۵ دقیقه بعد، (یعنی بعد از شروع انتشار گاز)، دریچه‌های طرف دیگر باز شده و اجساد بیرون می افتادند.

اگر این توضیح قانع کننده نیست، به متن حکم سال ۱۹۶۵ دادگاه فرمانده سابق اردوگاه، کورت فرانتس، در آلمان توجه کنید. طی این محاکمه شهادت تمام شهود جمع آوری و مورد ارزیابی قرار گرفت:

ساختمانی یک پارچه، ساخته شده از آجر و بنا شده روی فونداسیونی از بتن، دارای سه اتاق گاز با مساحت ۴ در ۴ متر (۱۳ در ۱۳ فوت) و ارتفاع ۲/۶ متر و نیز یک اتاق ماشین برای موتور دیزلی و مولد برق اردوگاه بود. ... در طرف مقابل (درهای ورودی)، هر اتاق گاز دری تاشو از جنس تخته‌های ضخیم چوبی داشت. عرض آنها ۲/۵۰ متر و ارتفاع آنها ۱/۸۰ متر بود و هنگام باز شدن، مانند در پارکینگهای مدرن، رو به بالا تا می شدند. در انتهای آنها، نرده‌ای در ارتفاع ۰/۷ متری زمین قرار داشت که دور تا دور کل ساختمان کشیده شده بود. کف اتاقهای گاز کاشی کاری شده و متمایل به طرف نرده بود.

این توضیح مشابه گزارش زیسلاو لوکاژکیویچ است که از طرف کمیسیون تحقیق شوروی و بر اساس شهادت عده‌ای از شهود تنظیم شده بود:

یک کرکره بزرگ روی دیوار خارجی اتاق قرار داشت که می شد آن را به طرف بالا باز کرد و به

در اینجا لانزمن کنجکاو ی بیشتری در مورد نحوه کوتاه کردن موهای قربانیها توسط بومبا به خرج داده است تا در مورد وضعیت اتاق گاز. او می پرسد آیا بومبا موی آنها را کوتاه کرد؟ در این صورت از قیچی یا تیغ استفاده کرده است؟ بومبا می گوید از تیغ استفاده نکرد و اینکه آلمانیها آینه نیز در اختیار آرایشگرها قرار نمی دادند.

لانزمن: «شما آینه نداشتید؟»

بومبا: «نه، آینه نداشتیم، فقط نیمکت بود. صندلی هم نبود، فقط نیمکت.»

در اینجا نکته جالبی وجود دارد. به گفته بومبا، آلمانیها نیمکتهایی داخل اتاق گاز برای نشستن زنها و بچه ها قرار داده بودند. اشاره ای به تعداد نیمکتهای نمی شود. ممکن است هفده نیمکت انفرادی در آنجا بوده باشد ولی اگر لانزمن به خود زحمت پرسیدن می داد، بومبا احتمالاً می گفت چهار، پنج یا نیم جین نیمکت بوده است. دو یا چند خانم با بچه های خود می توانستند روی هر نیمکت بنشینند. هر جور هم به موضوع نگاه کنید، تعداد آدمها بسیار زیاد بوده است. هفده آرایشگر، نیمکتهایی برای هفده نفر و حالا، زن و بچه های آنها همگی در اتاق گازی بودند که اندازه آن تقریباً به اندازه یک اتاق خواب کوچک بوده است. همه آنها هم روی کف شیب داری که به طرف دریچه های خروجی متمایل بوده است. البته، هیچ یک از نیمکتهای لیز نخورده اند؛ یا شاید هم خورده اند؟ ولی داستان هنوز تمام نشده است:

لانزمن: «گفتی تقریباً ۱۶ آرایشگر در آنجا بود؟ (لانزمن فراموش کرده است که با بومبا، ۱۷ نفر می شدند). تو موی چند زن را در هر نوبت کوتاه می کردی؟»

بومبا: «فکر کنم در یک روز، تقریباً شصت تا هفتاد زن با هم وارد یک اتاق می شدند.»

شاید فکر کنید لانزمن به گفته بومبا در مورد حضور هفده آرایشگر، نیمکتهای و شصت تا هفتاد زن برهنه در اتاقی به مساحت ۱۶۰ فوت مربع تردید کرده است. ولی لانزمن قرار نیست در مورد اظهارات بازماندگان تردید کند. لانزمن از طرفداران سرسخت هولوکاست است. نقش این گونه افراد در هر فرقه ای، پذیرش مطلق شهادت مدعیان دیدن آن واقعه مقدس بوده است. هنگامی که داستان اصلی منتشر شود، ذهنهای مستعد، با ایمان کامل، به آن شاخ و برگ می دهند.

لانزمن با اصرار از بومبا می خواهد بیشتر در مورد احساس خود هنگام آماده کردن زنها و بچه ها برای نابودی صحبت کند. بومبا می گوید: «من احساس کردم کاری را که آنها می گویند باید انجام دهم.»

بومبا: «چیزی به تو می گویم. احساس داشتن در این مورد... خیلی سخت است که بشود احساسی داشت... احساسات شما از بین می رود، شما مثل یک مرده عمل می کنید. شما اصلاً احساسی ندارید.»

این پاسخ همه شهود عینی قتل‌های ادعایی اتاقهای گاز است. ادعای بومبا در مورد مرگ احساسی خود، شبیه «جنون موقتی» مورد ادعای قاتلینی است که سعی می کنند به این وسیله مسئولیت خود را کاهش دهند. قاتلین معمولی ادعا می کنند که هنگام ارتکاب به قتل چنان از خود بی خود شده اند که نمی دانستند چه می کنند. شاهد عینی قتل‌های ادعایی اتاقهای گاز هم ادعا می کند که حساسیت او چنان کاهش یافته بود که او صرفاً به شکل حلقه ای در فرآیند قتل عمل کرده است و مسئولیتی در مورد رفتار خود نداشته است. قاتل مجنون بوده است و شهود اتاق گاز نیز بی احساس. وقتی بومبا می گوید از درون مرده بود، به این معنی است که نمی توان او را به عنوان هم دست در جنایت جمعی مقصر دانست. او می تواند آلمانیها را به هر چه می خواهد محکوم کند (مثل شرکت در جنایتی که او آنها را به آن متهم می کند) ولی خود وی همیشه بی گناه است، در حالی که آلمانیها تا ابد گناهکار هستند. نقشه خوبی است.

در این فیلم، بومبا توضیح می دهد که هنگام کار کردن برای نیروهای اس اس در تربلینکا تا چه اندازه از نظر احساسی مرده بوده است. او توضیح می دهد چگونه موی سر زنها را کوتاه می کرده است که همشهری یا حتی هم محله ای او بوده اند: «... و بعضی از آنها دوستان نزدیک من بودند.» آنها از آبراهام بومبا می پرسیدند: «چه بلایی قرار است سر ما بیاید؟» ولی آبراهام چیزی به آنها نمی گفت. او تنها قیچی خود را به صدا در می آورد. او از لانزمن می پرسد: «چه چیزی می شد به آنها گفت؟ چطور می شد به آنها گفت؟»

در اینجا بومبا داستانی را برای لانزمن تعریف می کند که منتقدین در مورد آن بیشتر از هر قسمت دیگر شوآه نظر داده اند:

بومبا: «یکی از دوستان من آرایشگر بود و در شهر خودمان به این کار شهره بود. هنگامی که زن و خواهرش وارد اتاق گاز شدند... نمی توانم. خیلی وحشتناک است. لطفاً.»

لانزمن: «باید این کار را بکنیم. تو که می دانی.»

بومبا [در حالی که سعی می کند از گریه کردن خودداری کند]: «نمی توانم در این مورد صحبت کنم.»

لانزمن [به آهستگی]: «باید این کار را بکنی. می دانم بسیار دشوار است. می دانم و معذرت می خواهم.»

بومبا [در حالی که با خود کلنجار می رود]: «لطفاً مجبورم نکنید ادامه دهم.»

لانزمن: «خواهش می کنم. ما باید ادامه دهیم.»

بومبا [در حالی که قادر به کنترل گریه خود نیست و برای مدتی از جلو دوربین کنار می رود]:

صرفاً به گفته آرایشگرها در مورد اینکه چه کسی همسر چه کسی است اعتماد کرده اند. در این صورت این کار نشانه سخاوتمندی روحی است که سایر بازماندگان یهودی آن را به افراد اس اس نسبت نداده اند.

سعی کنید این صحنه را از دید زنها تجسم کنید. سعی کنید تجسم کنید هنگامی که یکی از آنها به ناگاه شوهر خود را می بیند چه فکر می کند. به امیدی که در قلب او زنده می شده است فکر کنید. سپس صحنه ای را تجسم کنید که در آن، شوهر بدون صحبت کردن شروع به کوتاه کردن موهای همسرش می کند. تصور کنید آن زن چه احساسی داشته است هنگامی که شوهرش او را چند لحظه در آغوش کشیده و گونه خود را به سر عاری از موی او چسبانده است و سپس مشغول کوتاه کردن موی سر زن دیگری شده است. احتمالاً همسرش با خود فکر کرده است: «آه، همیشه می دانستم تو چگونه مردی هستی. وقتی با تو ازدواج کردم آشغال بودی و هنوز هم هستی.» می توان نظریات مختلفی همانند لائزمن، در مورد شهادت بومبا ارائه داد. در حالی که تحقیق راشل اوئرباخ نشان می دهد بومبا داستان اتاق گاز را از خود ساخته است، باز هم گزارش اوئرباخ در مورد اتاق گاز تربلینکا به قوت خود باقی است. برای دادن سرنخی در مورد قدرت کارشناسی و عینیت گزارش اوئرباخ، نگاهی به مقاله معروف او تحت عنوان «در مزارع تربلینکا» می اندازیم.

هنگام خواندن این بخش از نوشته اوئرباخ، به خاطر می آوردم که او یکی از اولین اعضای فعال کمیته تاریخی یهود در لهستان بود که بعد از مهاجرت به اسرائیل عضو دائم موزه یادبود هولوکاست یاد و اشتم شد. مقاله او یک بار هم در سال ۱۹۷۹ توسط کتابخانه هولوکاست (که توسط برخی از بازماندگان هولوکاست تأسیس شده است و اداره می شود) چاپ و توسط انتشارات شوکن توزیع شد.

مردم لهستان هنوز در مورد تولید صابون از بدن یهودیها صحبت می کنند. هنگام صحبت از انتقال افراد به تربلینکا، بلژیک و سویبور، آنها از عبارت «می خواهند از آنها صابون بسازند»، استفاده می کردند. کشف کارخانه صابون سازی پروفیسور اسپنر در لانگفور در نزدیکی دانزیگ، این ادعا را به اثبات رساند. شهود به ما می گویند هنگامی که اجساد روی تلی از هیزم سوزانده می شدند، دیدگاهی برای جمع آوری روغن، زیر آنها قرار داده می شد، هر چند این موضوع تأیید نشده است. ولی حتی اگر آلمانیها در تربلینکا یا هر کارخانه مرگ دیگری، چنین کاری نکرده باشند و اجازه داده باشند چندین تن روغن با ارزش هدر رود، تنها ممکن است به دلیل سهل انگاری بوده باشد. آنها کاملاً قادر به انجام چنین کاری بودند. این کار با خوی پلید آنها سازگاری داشت. تنها جدید بودن این رشته تولیدی باعث سهل انگاری مذکور شده است. اگر آلمانیها یک بار دیگر

گفتم که خیلی دشوار است. آنها موها را در کیسه هایی به آلمان می بردند.» لائزمن: «بسیار خوب، ادامه بده. وقتی زن و خواهرش وارد شدند، او چه واکنشی نشان داد؟» بومبا: «آنها سعی کردند با او و شوهر خواهرش صحبت کنند. نمی توانستند به آنها بگویند که این لحظات آخر زندگی آنهاست. چون سربازان اس اس پشت سر آنها ایستاده بودند و اگر حرفی می زدند، نه تنها زن و همسر بلکه جان خود را نیز از دست می دادند. آنها سعی کردند بهترین کار را برای آنها انجام دهند؛ آنها را بغل کنند و ببوسند، چون می دانستند که دیگر یکدیگر را نخواهند دید.»



تصویر روی جلد کتابی که به عنوان متن کامل فیلم شواهِ منتشر شده است. حامیان هولوکاست شواهِ را یک فیلم کاملاً مستند معرفی می کنند و از آن رو متن کامل این فیلم به عنوان متن اعترافات و شهادتهای دست اول و غیر قابل خدشه منتشر شده است تا کار تبلیغاتی لائزمن در مورد هولوکاست را کامل کند.

این داستان ساده و وحشتناک، حاوی اطلاعات جدیدی است. علاوه بر شصت - هفتاد زن و بچه های آنها، و آرایشگرها و نیمکتها، افراد اس اس هم داخل اتاق گاز ۱۲ فوت در ۱۲ فوت بوده اند. نمی دانیم چند نفر، ولی چون بومبا از اسم جمع استفاده می کند، حداقل باید دو نفر بوده باشند. اگر لائزمن از او پرسیده بود، بومبا احتمالاً می گفت ۱۵ - ۱۰ نفر اس اس در آنجا بوده است. جالب است که افراد اس اس به آنها اجازه داده اند زنان برهنه را در داخل اتاق گاز بغل کرده ببوسند. بومبا در مورد مزدوجین صحبت می کند. لائزمن باید می پرسید افراد اس اس از کجا می دانستند که کدام زن برهنه ای که وارد اتاق گاز می شود همسر کدام یک از آرایشگرهاست. شاید زنان برهنه سند ازدواج خود را همراه خود داشته اند! شاید آرایشگرها از افراد اس اس درخواست کرده اند به آنها اجازه دهند سند ازدواج خود را با خود داشته باشند تا به درد چنین مواقعی بخورد! از طرف دیگر، شاید افراد اس اس

اروپا را درنوردند، دیگر مرتکب چنین اشتباهی نمی شوند.

کارخانه صابون سازی پروفیسور اسپنر در لانگفور، نزدیک دانزیگ، ظاهراً اختراع اعضای فعال کمیته های تاریخی یهودی خلق الساعه و تنها مبتنی بر گزارشهای کذب بوده است. تنها یک عکس از این کارخانه، بدون هیچ سندی در دائرةالمعارف جوداییکا وجود دارد که در اسرائیل چاپ و سالها در کتابخانه های بزرگ ایالات متحده نگهداری شده است. راشل اوئرباخ طی اظهاراتی شگفت انگیز می گوید:

در تربلینکا، مانند سایر جاها، از نظر دانش نابودی انسانها، به پیشرفتهای خیره کننده ای دست یافته بودند. مثلاً آنها می دانستند که بدن زنها بهتر از مردها می سوزد. آنها می گفتند که جسد مردها بدون زنها نمی سوزد. به این دلیل، از بدن زنها برای مشتعل کردن آتش استفاده می کردند... خون هم از مواد درجه یک برای ایجاد احتراق است.

او در صفحه ۴۸ کتاب خود می گوید چگونه هاینریش هیملر، که ظاهراً در سال ۱۹۴۳ از تربلینکا بازدید کرده است، افتخار تماشای کشتن زنها در اتاق گاز را داشته است. با این حال، اوئرباخ به صورتی غیر مترقبه، در جایی با صداقت می گوید:

به قول ایتالیاییها: حتی اگر حقیقت هم نداشته باشد، خوب سر هم شده است.

تحقیقات پزشکی قانونی در زمینهای اطراف اردوگاه تربلینکا توسط یک کمیسیون لهستانی درست قبل از شروع محاکمه های نورنبرگ به این نتیجه رسید که هیچ اثری از گور جمعی در داخل یا نزدیک محل اردوگاه وجود ندارد ولی چندین گور جمعی در فاصله ۵۰۰ متری جنوب اردوگاه کشف شده است که حاوی بقایای اجساد چند هزار نفری بوده است که اکثراً قربانیان مرگهای غیرخشنوت بار بوده اند. نکته جالب این است که اوئرباخ در یکی از این بررسیها شرکت داشته است، ولی به جای اصلاح نظریات خود، صرفاً این اطلاعات بسیار مهم را مخفی کرده است.

یهودیهای لهستانی مانند راشل اوئرباخ، شاهد نابودی فرهنگ خود توسط آلمانیها بوده اند. آنها شاهد بودند که چگونه آلمانیها خانواده های یهودی را طی برنامه های عظیم اسکان مجدد، از هم جدا می کردند. آن دسته از یهودیها را می توان بخشید زیرا به دلیل نفرتی که نسبت به آلمانیها داشتند هر چه قدر بی مایه علیه آنها را، باور می کردند. ولی امریکاییها که رنجهای یهودیان اروپا به دست آلمانیها را تجربه نکرده بودند، حق ندارند در این مورد زیاده روی کنند.

با این توضیح به آقای جورج ویل، ستون نویس روزنامه واشنگتن پست و مفسر تلویزیون ای بی سی می پردازیم. من ارزیابی آقای ویل را از خود باور می کنم. او مرد باهوش و پایبند به

اصول اخلاقی است. با این حال با برخی نظرهای او به خصوص و سواسی که در مورد کشور اسرائیل دارد، مخالفم، هر چند این علاقه از نظر اخلاقی اشکالی ندارد. آقای ویل ستونی در مورد فیلم شوآه نوشته است که طی آن اظهارات قابل توجهی کرده است:

حیرت انگیزترین بخش در این فیلم خیره کننده، تقریباً پنج دقیقه طول می کشد و شامل گفتگو با آرایشگری است که اکنون در اسرائیل زندگی می کند. او در حالی صحبت می کند که مشغول کوتاه کردن موهای یک مشتری است. او در مورد وظایف خود در تربلینکا، یعنی کوتاه کردن موی زنان برهنه در آستانه ورود آنها به اتاق گاز، صحبت می کند و همچنین در مورد روزی که یکی از همکاران او شاهد ورود همسر و خواهر خود به آن اتاق بوده است.

جالب است، مگر نه؟ کوتاه کردن موی سر زنها «در آستانه» ورود به اتاقهای گاز. در آستانه به معنی محل یا نقطه شروع است. آقای ویل ادعا می کند که همیشه مراقب تفاوت بین حقایق مختلف است.

پس چرا آقای ویل کلمات به کار رفته در شهادت آقای بومبا را تغییر داده است؟

لازمن: «بخشید. وقتی زنها وارد اتاق گاز شدند چه اتفاقی افتاد؟ آیا خود شما قبلاً در داخل اتاق گاز بودید؟»

بومبا: «گفتم که ما قبلاً در اتاق گاز و در آنجا منتظر ورود زندانیها بودیم. داخل اتاق گاز؛ ما همیشه داخل آن بودیم.»

اگر آقای بومبا اصرار دارد در زمان خاصی در داخل اتاق گاز بوده است، چرا آقای ویل ادعا می کند که او «در آستانه» اتاق گاز موی زنها را کوتاه می کرده است؟ در متن فیلم لازمن، آقای بومبا اصرار دارد که داخل اتاق بوده است. پس چرا آقای ویل همچنان از عبارت «در آستانه» استفاده می کند؟ آیا به این دلیل نیست که داستان آقای بومبا را مسخره می داند؟ البته او به صورت آشکار به این موضوع اذعان نخواهد کرد چون از طرفداران سرسخت هولوکاست است. با این حال، با توجه به ذهن منطقی وی، چیزی باعث شده بود تا داستان آقای بومبا را آن گونه که خود می خواهد تعبیر کند. شاید آقای ویل دوست داشته است به داستان آقای بومبا شک کند ولی راضی به این کار نمی شده است. شاید او به نقطه ای رسیده بود که گاهی نویسنده ها به آن می رسند، یعنی جایی که با زیرکی متوجه می شوند باید چیزی بگویند ولی شهادت کافی برای گفتن آن را ندارند. هنگامی که این اتفاق می افتد، باعث حالتی می شود که معروف به انسداد نویسندگان است؛ در این حالت اگر نخواهند دست به افشای اسرار بزنند باید در جایی مسیر خود را تغییر دهند. او دست به اختراع مطلب زد. به نظر من کسی مثل آقای ویل می تواند با اختراع عبارت «در آستانه»، سعی در منطقی جلوه دادن داستان آقای بومبا کند. با مقایسه نقل

منظور لائزمن از سنگهای تربلینکا، تل سنگی است که بعد از جنگ، در محل سابق اردوگاه تربلینکا جمع آوری شد. البته، آن سنگها نمی توانند در مورد آنچه که قبلاً در آن محل رخ داده است چیزی بگویند. با این حال، سنگهایی که زیر این نشان یادبود قرار دارند می توانند صحبت کنند.

یک بررسی زمین شناسی و فیزیکی کامل از کل محوطه حتی امروز نیز تأیید خواهد کرد که آیا بررسیهای پزشکی قانونی لهستانیها در سال ۱۹۴۶ صحیح بوده است و به عبارت دیگر، آیا خاک داخل و اطراف تربلینکا محلی برای گورهای جمعی و سوزاندن اجساد در فضای باز بوده است یا خیر. ولی کلود لائزمن هرگز نمی خواهد که آن سنگها زبان به سخن باز کنند و احتمالاً دلایل خوبی نیز برای این منظور دارد، چون آنها با این کار تلاش یک عمر وی و اعتقادات محکم او را نابود خواهند کرد. در سال ۱۹۹۴، کلود لائزمن توضیح داد که چرا هیچ گونه شواهد مستندی یا پزشکی قانونی در فیلم خود نگنجانده است و تنها به شهادت (از نظر روان شناسی تأثیرگذار، ولی از نظر علمی غیرقابل دفاع) شهود اکتفا کرده است:



کلود لائزمن کارگردان فیلم به ظاهر مستند شواهد

قول این دو، می توانید پی به میزان منطقی بودن آقای ویل در مقایسه با آقای بومبا ببرید. اکنون که آقای ویل، آقای بومبا را «در آستانه» اتاق گاز قرار داده است و نه در «داخل» آن، می تواند در مورد فیلم شواهد آقای لائزمن، آن گونه که می خواهد داستان بیافد. از آنجایی که «در آستانه» جایی از در است که منتهی به داخل می شود و پشت سرش هم فضای آزاد است، جای کافی برای قرار گرفتن آرایشگرهای آقای بومبا و تمام خانمهای برهنه ای وجود دارد که آقای بومبا و آقای ویل قادر به تصور آنها هستند. در این صورت آقای ویل می تواند در مورد سایر تخیلات خود داد سخن دهد و ادعا کند که انتقاد جدی نمی توان به شهادت سایر شهود عینی وارد کرد که مدعی مشاهده «اتاق گاز سمی» هستند.

در این سناریو، چون جایی برای به چالش کشیدن شهادت شهود باقی نمی ماند، فرضیه نسل کشی را نیز نمی توان به چالش کشید؛ در این صورت یهودیان اروپا حق خواهند داشت فلسطین را اشغال کنند و دولت امریکا نیز اخلاقاً ملزم به دفاع از دولت اسرائیل خواهد بود. این همان خط فکری است که برای شهروندان امریکایی ترسیم شده است. مورد آقای ویل، تنها مثال کوچکی از این موضوع است که طرفداران افراطی هولوکاست چگونه از داستان بافی، از یک طرف، و سرکوب و خفقان، از طرف دیگر به منظور پیش برد سیاست خارجی ایالات متحده و مخفی کردن نفاق و تبعیض نژادی بخش اعظم یهودیان سازماندهی شده در داخل و خارج از کشور (ایالات متحده) استفاده می کنند.

چه چیز واضح تر از اینکه چنین مزخرفاتی خیانت به جامعه جهانی یهود است؟ رهبران یهودیان و افراد مبادی آدابی مانند آقای ویل به آنان خیانت می کنند. همانهایی که ادعا می کنند دوست و متحد جامعه یهود هستند، ولی در باطن تنها متحد رهبران صهیونیسم هستند؛ همان کسانی که با لفاظی قصد دارند مانع از آشکار شدن این موضوع شوند که قسمت اعظم نفوذ آنها مبتنی بر چه کلاه برداری بزرگی است.

فیلم شواهد، ممکن است شاهکاری در میان فیلمهای مستند مربوط به هولوکاست باشد ولی در این صورت آشکارترین دلیل ورشکستگی این ادعا نیز می باشد. در کل نه و نیم ساعت فیلم، لائزمن هیچ صحنه مستند یا مدرک فیزیکی به نفع ادعاهای خود و شهود خود ارائه نمی دهد. قسمت اعظم این نه و نیم ساعت، سکانسهای صامت خطوط آهن، سنگها، ساختمانها، و مناطق روستایی است که ارتباط آنها با ادعاهای مربوط به هولوکاست تنها از طریق تلقین و تخیل است. او با اظهارات زیر، پرده از تکنیک خود برمی دارد که هدفی جز شستشوی مغزی در کار نیست:

فیلم برداری ما از زوایای مختلف در تربلینکا، سنگهای آنجا را به سخن در آورد.

پانوشتها:

- 1- Holocaust Movie Shoah Exposed as Propaganda, The Revisionist, 2003, Volume 1. No. 2.
- 2- Pita.
- 3- Theresienstadt.
- 4- Heydebreck.
- 5- Freddy Hirsch.

حتی به اندازه یک ثانیه شواهد آرشیوی در فیلم شوآه نیست ، چون شیوه کار من این گونه نیست و علاوه بر آن ، چنین شواهدی وجود ندارند... اگر من به یکی از فیلمهای موجود (که البته محرمانه تلقی می شدند) دست می یافتم ، فیلمهایی که توسط افراد اس اس تهیه شده و نشان می داد که سه هزار مرد ، زن و کودک یهودی در آشویتس کنار یکدیگر در حال مرگ و خفه شدن در اتاق گاز شماره دو بودند ، نه تنها آن را نشان نمی دادم ، بلکه نابود می کردم . نمی توانم بگویم چرا . همین طوری .

اگر این گفته ، آن گونه که سرژ تیون گفته است ، شبیه اظهارات فردی دیوانه است ، پس به نظر لائزمن در مورد فیلم شوآه در سال ۱۹۹۷ توجه کنید:

نفهمیدن ، قانون تغییرناپذیر من است .

پس هدف شوآه چیست ؟ پاسخ این است : هیچ چیز . آقای لائزمن خود با صراحت این گونه توضیح می دهد:

لازم بود این فیلم از هیچ ، و بدون اسناد آرشیوی ، ساخته شود تا بتوان همه چیز را اختراع کرد . بنابراین ، موضوع ساختن فیلمی با استفاده از خرده های خرده های خرده هاست ... آدم با هیچ نهایتاً به هیچ می رسد .

آندره گلاکزم من ، که کمی عاقل تر بود ، توضیح داد که این فیلم در مورد آنچه اتفاق افتاده نیست ، بلکه در مورد چیزی است که می توانسته اتفاق افتاده باشد؛ آنچه که ممکن بوده است ؛ آنچه که قابل تصور است :

نقطه قوت این فیلم این نیست که نشان می دهد چه چیز اتفاق افتاده است . در حقیقت این کار را نمی کند . نکته قوتش در نشان دادن چیزی است که ممکن است اتفاق افتاده باشد .